

## تأملی در مجاز، کنایه، تشبیه و استعاره در فرهنگ‌نویسی<sup>۱</sup>

مریم میرشمسی (عضو هیئت مؤلفان لغت‌نامه فارسی، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا)

**چکیده:** در این مقاله کوشیده شده است جایگاه مقوله‌های بیانی (مجاز، کنایه، استعاره و تشبیه) در فرهنگ‌ها بررسی شود و دریابیم که آیا این مقوله‌ها جایگاهی در فرهنگ‌های عمومی دارند یا خیر و اینکه هر کدام چگونه و چه اندازه در فرهنگ‌ها نمود یافته‌اند و در فرهنگ‌نویسی تأثیرگذار هستند. در آغاز به سابقه تاریخی دو مقوله مجاز و کنایه در فرهنگ‌های پیشین پرداخته شده و سپس از این منظر نگاهی به چند فرهنگ مطرح امروزی انداخته شده و رویکرد آن‌ها بررسی و نقد شده است. در ادامه این پرسش طرح شده که آیا باید معنی‌های استعاری واژه‌ها را در فرهنگ‌ها ثبت و ضبط کرد یا نه و دیگر اینکه کدام گروه از معنی‌های استعاری جواز ورود به فرهنگ‌ها را می‌یابند. همچنین به طرح دشواری‌هایی که مقوله تشبیه در شاهد‌های مدخل می‌تواند برای تعریف‌نگار پیش آورد، پرداخته شده است. مقوله تشبیه با اجزای ریزتر و جزئی‌تر فرهنگ، یعنی شاهد‌ها و مثال‌ها، سروکار دارد و چه‌بسا فرهنگ‌هایی که شاهد و مثال ندارند و اساساً این بحث برای آن‌ها موضوعیتی نیز ندارد.

### مقدمه

دانش بیان را «ادای مقصود واحد به شیوه‌های گوناگون» تعریف کرده‌اند (← سکاکی ۱۹۸۳، ص ۱۶۲). ابواب علم بیان از دیدگاه سنتی عبارت است از چهار مقوله مجاز، کنایه، تشبیه و استعاره. امروزه، علاوه بر مقوله‌های یادشده، مقولات دیگری نیز به این

---

۱. از دوست عزیز و همکار فاضلم آقای دکتر ایرج شهبازی برای راهنمایی‌ها و همراهی‌های بی‌دریغش در نگارش این مقاله صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

حوزه افزوده شده، مانند سمبل، تمثیل، اسطوره و کهن‌الگو (آرکی‌تایپ) (← شمیسا ۱۳۷۳، ص ۲۰ و ۲۱). در این نوشتار به همان چهار مقولۀ اصلی پرداخته‌ایم. برخی از این مقوله‌های بیانی، مانند مجاز و کنایه، آنچنان در زبان آمیخته‌اند که گاه نمی‌توان معنای حقیقی را از آن‌ها بازشناخت. این آمیختگی در واژه‌ها و عبارات‌ها نمود یافته‌است. کافی است به فرهنگ‌های فارسی نگاهی بیندازیم تا دریابیم معنی‌های مجازی و کنایی واژه‌ها و عبارات‌ها چه اندازه است. مقوله‌های بیانی دیگر، مانند تشبیه، گاه حتی در ساخت واژه نیز تأثیرگذار است. بسیاری از واژه‌های مشتق و مرکبی که می‌شناسیم، بر پایه یک تشبیه ساخته شده‌اند، مانند واژه‌های مشتق برفک، پشمک، پولک، خیارک، شمعک، عروسک، و موشک، که از اسم و پسوند «ک» ساخته شده‌اند یا واژه‌های پایه، دسته، دهنه، ساقه و لبه که از اسم عضوی از بدن و پسوند «ه» ساخته شده‌اند. همچنین بسیاری از اسم‌های گیاهان و گل‌ها، مانند تاج‌خروس، چشم‌گاو، گاوزبان، و زبان‌گنجشک، نیز به سبب شباهت آن‌ها به پدیده‌ای بیرونی این نام را یافته‌اند. صفت‌های مرکب بسیاری نیز نوعی تشبیه بلیغ به‌شمار می‌آیند، مانند بادام‌چشم، بزدل، سروقد، باددست، غنچه‌دهن، و کمان‌ابرو.

#### مجاز و کنایه در فرهنگ‌نویسی

در فرهنگ‌های عمومی فارسی به دو مقولۀ مجاز و کنایه، که موجب تفکیک معنی‌های واژه‌ها و ترکیب‌ها می‌شود، توجه شده و در هریک به طریقی از آن‌ها یاد شده‌است. اشاره به کنایه یا مجاز بودن یک واژه یا ترکیب در فرهنگ‌نویسی سابقه‌ای دیرینه دارد. در پایان برخی فرهنگ‌های کهن، مانند تحفة الاحباب (تألیف ۹۹۳ هجری) و فرهنگ سپهسالار (تألیف ۷۴۴-۹۳۳ هجری)، بخشی جداگانه با عنوان «باب المستعارات» وجود دارد که در آن تعداد اندکی از واژه‌های مرکب و عبارات‌های کنایی ذکر شده‌است. همچنین در فرهنگ جهانگیری (تألیف ۱۰۱۷ هجری)، پس از اتمام بیست‌و‌چهار باب حروف تهجی، بخش مفصلی به فرهنگ ملحق شده و در آن «کنایات و اصطلاحات و استعارات به‌همراه لغات مرکبه از پارسی و عربی و لغات زند و پازند و لغات غریبه» درج شده‌است (← میرجمال‌الدین حسین اجو شیرازی، پیشگفتار ج ۳، ص یک). به نظر می‌رسد مؤیدالفضلا (تألیف ۹۲۵ هجری) و مجمع‌الفرس (تألیف ۱۰۲۸ هجری) از نخستین فرهنگ‌هایی‌اند که در آن‌ها با عبارات‌هایی مانند «کنایه از»، «به کنایه»، «به مجاز»، و «به طریق استعاره» به واحدهای واژگانی مجازی و کنایی و استعاری اشاره شده‌است. پس

از مجمع‌الفرس، مؤلفان فرهنگ‌های برهان قاطع، بهار عجم، انجمن آرای ناصری، آندراج، فرهنگ نفیسی، و لغت‌نامه نیز با همین عبارت‌ها به معنی‌های مجازی و کنایی و استعاری اشاره کرده‌اند.

از این منظر فرهنگ‌های امروزی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. فرهنگی مانند لغت‌نامه فارسی که در آن از اصطلاح «کنایه» استفاده شده است. در این فرهنگ (ص سی) گفته شده منظور از کنایه، کنایه اصطلاحی فرهنگ‌نویسان است و نوعی توسع لغوی است نه کنایه اصطلاحی معانی و بیان.

۲. فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ جامع زبان فارسی که در آن اصطلاح «مجاز» به کار رفته است. در مقدمه فرهنگ بزرگ سخن در بخش «گرایش زبانی» (ص سی و نه) اشاره شده که گرایش زبانی این فرهنگ در جنبه بیانی با لفظ «مجاز» مشخص شده است و در این فرهنگ اصطلاح «مجاز» شامل مجاز و کنایه و استعاره است. همچنین در مقدمه فرهنگ جامع زبان فارسی، بخش «راهنمای استفاده از فرهنگ»، ذیل «اطلاعات بلاغی» (ص ۲۸) به این مبحث پرداخته شده است. مؤلفان این فرهنگ نیز واژه «مجاز» را به عنوان اصطلاحی پوششی برای مفاهیم کنایی و مجازی در نظر گرفته و ملاک‌هایی نیز برای تعیین معانی مجازی واحدهای واژگانی برشمرده‌اند.

۳. فرهنگ فارسی (صدری‌افشار و همکاران) که در آن هر دو اصطلاح «مجازی» و «کنایی» به کار رفته است و مؤلفان آن کوشیده‌اند، بنا بر تشخیص خود، تمایزی بین این دو مقوله نشان دهند.

۴. فرهنگ فارسی (معین) که در آن علی‌رغم آوردن معانی مجازی و کنایی، عمدتاً متعرض کنایی یا مجازی بودن معنی واژه‌ها و ترکیب‌ها نشده است.

حال چرا اکثر فرهنگ‌نویسان امروزی زیر بار مشخص کردن دو حیطه مجاز و کنایه از یکدیگر نرفته‌اند و هر کدام یکی از این دو اصطلاح را برای پوشش دادن سه مقوله کنایه و مجاز و استعاره برگزیده‌اند؟ از دلایل عمده آن می‌توان این موارد را برشمرد: ۱. تشخیص این مقولات از یکدیگر دشوار است و در بسیاری از موارد فرهنگ‌نویس دچار سردرگمی و تردید و گاه اشتباه می‌شود؛ ۲. احتمال اختلاف نظر در آن بسیار است؛ ۳. کم‌اهمیت و یا غیرضروری دانستن این مقولات در فرهنگ‌نویسی.

در علم بیان «کنایه» عبارت است از عبارت یا جمله‌ای که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه صارفه‌ای هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی

کند، وجود ندارد (شمیسا ۱۳۷۳، ص ۲۳۶). جلال‌الدین همایی کنایه را چنین تعریف کرده: «در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند. پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد» (همایی ۱۳۶۴، ص ۲۵۵ و ۲۵۶).  
و اما «مجاز»، هرگاه واژه‌هایی در غیر معنی اولیه یا ما وُضِع له، معنای ثانویه یا مجازی‌ای بگیرد، مشروط به اینکه علاقه و قرینه‌ای وجود داشته باشد، مجاز شکل می‌گیرد (شمیسا ۱۳۷۳، ص ۳۸).

از این تعریف‌ها چنین برمی‌آید که حیطة مجاز معمولاً واژه است نه عبارت و ترکیب و جمله و مقوله کنایه معمولاً از مقولاتی است که بر عبارت و جمله دلالت می‌کند و واژه، به‌ویژه شکل بسیط آن، نمی‌تواند به‌تنهایی معنی کنایی داشته‌باشد، چنان‌که کورش صفوی در این‌باره می‌گوید: «کنایه در سطح بالاتر از واژه و به‌ویژه در سطح جمله عمل می‌کند» (صفوی ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۲۸).

همان‌گونه که گفته شد، فرهنگ‌های امروزی معمولاً یکی از دو اصطلاح کنایه یا مجاز را برگزیده و بر اساس آن این ساحت از کلام را مشخص کرده‌اند. مؤلفان فرهنگ‌های جدیدتر، مانند فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ جامع زبان فارسی، از اصطلاح مجاز استفاده کرده‌اند؛ احتمالاً به این اعتبار که مجاز کلی‌تر است و شامل کنایه و استعاره نیز هست (شمیسا ۱۳۷۳، ص ۱۴۱) و مؤلفان فرهنگ‌هایی مانند لغت‌نامه فارسی اصطلاح کنایه را برگزیده‌اند، به اعتبار اینکه در گذشته اصطلاح کنایه مفهوم کلی داشته و شامل مجاز و استعاره نیز می‌شده‌است (همایی ۱۳۶۴، ص ۲۵۷).

انتقادی که به این هر دو دست فرهنگ‌ها می‌توان کرد این است که در فرهنگ‌های گروه اول، ترکیب‌ها و عبارت‌های کنایی، مانند «آب از سرگذشتن»، «آب در هاون کوفتن» و «با آتش بازی کردن»، مجاز دانسته شده‌است (انوری ۱۳۸۱؛ صادقی ۱۳۹۳) و در گروه دوم معنی‌های مجازی واژه‌ها، اعم از اسم و صفت و مصدر، کنایه دانسته شده‌است. برای مثال، در لغت‌نامه فارسی، معنی‌های «باد» برچسب «کنایه» خورده‌اند.

از این منظر، به این هر دو دسته انتقاد و ایراد وارد است، هرچند که هر کدام در مقدمه فرهنگ‌های خود به این قاعده اشاره کرده‌اند. به گمان نگارنده، به صرف اینکه جدا کردن و تمایز این دو مقوله امری دشوار است نباید سهل‌انگارانه با آن برخورد کرد. شاید اگر در هر گروه فرهنگ‌نویسی تشخیص این دو مقوله به عهده یک یا چند

کارشناس باشد و در طی کار بتوان معیارها و ملاک‌های عینی و کاربردی برای تمایز این دو به دست داد، نتیجه بهتری عاید شود. مبنای تشخیص این دو از هم می‌تواند همان‌گونه که اشاره شد، این باشد که حیطة مجاز واژه است، به‌ویژه واژه‌های بسیط اعم از اسم و صفت و مصدر، و حیطة کنایه عمدتاً واژه‌های مرکب و ترکیبات و عبارات است.

### استعاره و فرهنگ‌نویسی

عبدالقاهر جرجانی (درگذشت: ۴۷۴ هجری) در کتاب اسرارالبلاغه استعاره را چنین تعریف کرده است: «آگاه باش استعاره فی‌الجمله این است که واژه‌ای در هنگام وضع لغت، اصلی شناخته شده داشته باشد و بر شواهدی دلالت کند که به هنگام وضع بدان معنی اطلاق می‌شده، سپس شاعر یا غیرشاعر این واژه را در غیر معنی اصلی به کار گیرد و این معنی را به لفظ منتقل سازد، انتقالی که نخست لازم نبوده است و به مثابه عاریت است» (جرجانی ۱۳۸۹، ص ۲۱). «استعاره را مجازی می‌دانند که علاقه آن مشابَهت است، درواقع، گوینده در استعاره واژه‌ای را به علاقه مشابَهت به جای واژه دیگر به کار می‌برد. زیرساخت هر استعاره یک جمله تشبیهی است. از آن‌رو، می‌توان استعاره را پدیده‌ای انگاشت که یک پا در مجاز دارد و پای دیگر در تشبیه. زبان‌شناسان استعاره را انتخاب نشانه‌ای به جای نشانه‌ای دیگر از روی محور جانشینی و برحسب تشابه تعریف کرده‌اند» (صفوی ۱۳۹۲، ص ۲۶۷).

در بحث مجاز و کنایه گفتیم که فرهنگ‌های مطرح امروزی معانی استعاری واژه‌ها را نیز با برچسب مجاز یا کنایه در ردیف معانی مختلف یک واژه آورده‌اند. همچنین می‌دانیم از انواع استعاره، استعاره‌ای که می‌تواند موضوع بحث ما قرار گیرد، استعاره مصرّحه است. حال سؤال این است که آیا در فرهنگ‌های عمومی و جامع زبان، معانی استعاری واژه‌ها باید ثبت و ضبط شوند یا خیر؟ و بر فرض مثبت بودن جواب، چه دسته از معانی استعاری شایستگی حضور در این فرهنگ‌ها را دارند؟

در نگاه اول به نظر می‌رسد چون استعاره مربوط به زبان ادبی است و درحقیقت جولانگاه خلاقیت شاعر یا نویسنده است و او می‌تواند با استفاده از این ابزار هنرمندانه، معانی استعاری بسیاری را بر واژه‌ها حمل کند، پس در فرهنگ‌های عمومی زبان نباید جایگاهی داشته باشند و بهتر است که در فرهنگ‌های تخصصی، مانند فرهنگ استعارات و فرهنگ‌هایی که برای یک متن نوشته می‌شود، به آن‌ها پرداخته شود، اما با

مراجعه به فرهنگ‌ها و کمی بررسی و مطالعه آن‌ها می‌توان دریافت که فرهنگ‌های عمومی معانی استعاری برخی از واژه‌ها را ضبط کرده‌اند، مانند

آب ... ۴۰. کنایه است از شمشیر و تیغ [با شاهی از سید حسن غزنوی] (لغت‌نامه فارسی). (۱۳۸۱).

آب ... ۲۳: (مجاز) شمشیر [با سه شاهد از ازرقی، سید حسن غزنوی، و کاشفی] (صادقی ۱۳۹۳). و شاداب باشد (صادقی ۱۳۹۳).

آفتاب ... ۵. زیباروی. ۶. روی نکو و چهره زیبا. ۸. شراب (لغت‌نامه فارسی).

در اکثر فرهنگ‌ها معنی‌های استعاری گل، نرگس، لعل، سرو و ماه و مانند آن‌ها ضبط شده است.

مواردی که برای نمونه ذکر شد استعاره‌های ادبی بودند، ولی در زبان غیرادبی و محاوره و گفت‌وگوی روزمره نیز معنی استعاری وجود دارد، مانند «خبرچین و جاسوس» برای واژه آنتن یا «شخص همه‌کاره و همه‌فن‌حریف» برای آچارفرانسه.

در بلاغت قدیم استعاره را بر پایه جامع (وجه شبه) به دو قسم تقسیم کرده‌اند: ۱. استعاره قریب یا مبتدل؛ ۲. استعاره غریب یا خاصیه. استعاره قریب، یعنی استعاره مبتدل و تکراری و آسان‌فهم، استعاره‌ای است که در آن ربط مستعاره و مستعار‌منه آشکار باشد. این‌گونه استعاره‌ها گاهی به حدی تکراری و به اصطلاح کلیشه‌ای می‌شوند که در حکم لغت معمولی قرار می‌گیرند و نیروی هنری خود را کاملاً از دست می‌دهند. در این صورت فرنگی‌ها به آن dead metaphor یعنی «استعاره مرده» می‌گویند. اسم دیگر آن در متون بلاغی ما استعاره عامیه مبتدله است. منشأ این‌گونه استعارات تشبیهات کهنه و تکراری است. همین استعاره‌هاست که اندک‌اندک به زبان روزمره و فرهنگ‌های لغت راه می‌یابند (← شمیسا ۱۳۷۳، ص ۱۷۳). کورش صفوی معتقد است: «استعاره زنده استعاره جدیدی است که کاربرد عام نیافته و هنوز در فهرست واژگان زبان ثبت نشده است. در عوض، استعاره مرده انتخابی است که در گذشته صورت پذیرفته و به فهرست واژگان زبان راه یافته است. ... جانشینی معنایی و به‌ویژه استعاره یکی از مهم‌ترین عوامل پیدایش چندمعنایی به حساب می‌آید» (صفوی ۱۳۹۲، ص ۲۶۷). بنابراین، هنگامی که معنای استعاری یک واژه مکرر شد و به نشانه ثابتی برای یک مفهوم بدل شد و در فرهنگ واژگان زبان جای گرفت، آن استعاره دیگر تبدیل به یک استعاره مرده

یا کلیشه‌ای شده‌است. شفیع‌ی کدکنی (ص ۱۲۲) نیز در صور خیال در شعر فارسی به این دست استعاره‌ها اشاره کرده‌است.

بنا بر این مقدمات می‌توانیم بگوییم چه قسم معانی استعاری واژه‌ها جواز ورود به فرهنگ‌های عمومی را یافته‌اند:

دسته اول معانی استعاری واژه‌های غیرادبی و محاوره و گفتاری و بی‌نشان است که تبدیل به یک نشانه ثابت و شناخته‌شده برای آن واژه شده‌اند و استعاره مرده به حساب می‌آیند، مانند معنی «آدم سمج» برای واژه کنه یا سریش یا زگیل و یا معنی «جاسوس و خبرچین» برای آنتن.

دسته دوم معانی استعاری واژه‌های ادبی هستند و کثرت کاربرد، آن‌ها را تبدیل به یک نشانه ثابت و شناخته‌شده کرده‌است، مانند معنی «لب» برای لعل و «چشم» برای نرگس.

علت ضبط این دست از معانی برای واژه‌ها، همان‌گونه که گفته شد، پرکاربرد و جاافتاده بودن آن‌هاست و چنین به نظر می‌رسد که فرهنگ‌نویسان طبق سنت این دست معنی‌ها را برای چندین واژه مشخص ضبط می‌کنند. این دسته دوم، با اینکه پرکاربردند و تبدیل به استعاره مرده نیز شده‌اند، چون مختص زبان ادبی‌اند و در زبان مردم رواج نیافته‌اند، می‌توان سنت‌شکنی کرد و در فرهنگ‌های عمومی آن‌ها را نادیده گرفت و ضبط نکرد و تنها در فرهنگ‌های تخصصی به آن‌ها پرداخت.

استعاره را از منظری دیگر نیز می‌توان در فرهنگ‌ها بررسی کرد و آن دشواری‌هایی است که استعاره می‌تواند در تعریف‌نگاری و تفکیک معنی‌ها پیش آورد. در این بیت:

فتنه بودی یاسمینت از برگ گل نشکفته بود  
فتنه تر گشتی چو برست از سمن شمشاد تو

(سنائی ۱۳۵۴، ص ۹۹۶)

اینکه آیا باید سمن به معنی «صورت زیبا» و شمشاد به معنی «موی‌های صورت و محاسن» در فرهنگ‌ها ضبط شود یا نه، همان‌طور که گفته شد، به کثرت کاربرد و جاافتاده بودن این استعاره‌ها و از سوی دیگر اهداف و ضوابط خاص هر فرهنگ بستگی دارد. در این بیت شمشاد استعاره از «موی‌های صورت معشوق» و سمن استعاره از «صورت معشوق» است. مصدر برستن در رابطه با نهاد جمله، یعنی شمشاد، باید معنا شود. اگر به ظاهر کلام بنگریم، برستن معنی «(گیاه) رُستن و روئیدن» می‌دهد،

ولی اگر به بافت توجه کنیم، بررستن به معنی «رستن و رویدن موی و پر از اندامی از بدن» خواهد بود. حال تعریف‌نگار باید معنی حقیقی را در نظر بگیرد یا استعاری را؟ این بیت معمولاً در کتاب‌های بیان برای استعاره شاهد قرار می‌گیرد:  
هزاران نرگس از چرخ جهانگرد فروشد تا برآمد یک گل زرد

(نظامی ۱۳۴۳، ص ۷۷)

در این بیت نرگس استعاره از «ستاره» است و گل زرد استعاره از «خورشید». در اینجا نیز کثرت کاربرد و جافتاده بودن این استعاره‌ها جواز ضبط این معنی‌ها را در فرهنگ عمومی صادر می‌کند، ولی برای معنی کردن دو مصدر برآمدن و فروشدن تعریف‌نگار باز دچار مشکل می‌شود، زیرا معنی‌های حقیقی فروشدن نرگس و همچنین گل زرد با معنی‌های استعاری آن‌ها متفاوت است.

پیشنهاد نگارنده این است که بهتر است این دست شاهدها نادیده گرفته شوند و در قالب شاهد وارد فرهنگ نشوند، ولی اگر فرهنگ‌نویسی اصرار به آوردن این‌گونه شاهدها دارد و یا مجبور به آوردن شاهدهایی این‌چنینی شود، بهتر است شاهد را ذیل معنی حقیقی ذکر کند و متذکر شود که به فلان معنا نیز می‌تواند باشد.

### تشبیه و فرهنگ‌نویسی

در فرهنگ‌های عمومی فارسی تشبیه، برخلاف مجاز و کنایه و حتی استعاره، نمودی مستقیم ندارد. چون ساختار تشبیه گسترده‌تر از یک واژه یا عبارت است. اضافه‌های تشبیهی نیز معمولاً در فرهنگ‌ها ضبط نمی‌شوند، مگر اینکه معنای کنایی خاصی داشته باشند و عنصری قاموسی شده باشند. اما تعریف‌نگار گاه به صورت غیرمستقیم با مقوله تشبیه در شاهدها روبه‌رو می‌شود، زیرا تشبیه در اغلب متن‌های ادبی به کار رفته است.

در طی چند سال گذشته، حین همکاری در تألیف لغت‌نامه فارسی با شاهدهایی برخورد می‌کردم که خود یا همکارانم را دچار تردید و دودلی می‌کرد و گاه چالش‌برانگیز نیز بود. برخی از این شاهدها را یادداشت کرده‌ام و اکنون تعدادی از آن‌ها را در قالب دو بخش ارائه می‌کنم.

۱. گاه سرمدخل در یک شاهد در حقیقت وجه شبه یک تشبیه است. این وجه شبه در رابطه با مشبه‌به یک معنی می‌دهد که معمولاً معنایی حسی و مادی است و در رابطه با مشبه معنای دیگری دارد که اغلب غیرحسی و عقلی است. در صنایع بدیعی به چنین حالتی استخدام گفته می‌شود. شمیسا این پدیده را وجه شبه دو گانه نام نهاده است (←



شمیسا (۱۳۷۳، ص ۱۰۰). روشن است صفت یا فعلی که وجه شبه قرار گرفته در اصل برای مشبه به کار رفته و در رابطه با مشبه باید معنا شود، ولی گاه سایه مشبه به بر روی معنا آن قدر سنگینی می‌کند که تعریف‌نگار را دچار تردید و گاه اشتباه می‌سازد. مثال:

از فکر تو بردمد حقایق      چونان که ز بوستان شقایق

(ادیب‌الممالک فراهانی ۱۳۴۵، ص هشت متفرقات)  
معنی بیت چنین است: «حقایق از فکر تو مانند شقایق از بوستان برمی‌دمد». وجه شبه در این شاهد بردمیدن است و مشبه حقایق و مشبه به شقایق. مصدر بردمیدن در اینجا باید در رابطه با مشبه، یعنی حقایق، معنا شود نه شقایق و در این صورت، بردمیدن مجازاً به معنی «پدید آمدن و به وجود آمدن» معنی می‌شود نه «رستن و رویدن».

سخن چون پل صراط است باریک و تیز (بهاء‌ولد ۱۳۳۳، ص ۲۴).

وجه شبه در این شاهد باریک بودن است و مشبه سخن و مشبه به پل صراط؛ صفت باریک به واژه سخن بازمی‌گردد و باریک در اینجا، علی‌رغم حضور پررنگ پل صراط، به معنی «دقیق و دارای ظرافت معنایی» است. واژه تیز نیز چنین حکمی دارد.

که چون شاه یونان ملک فیلقوس      برآراست ملک جهان چون عروس

(نظامی ۱۳۴۳، ص ۸۵)  
در این تشبیه برآراستن وجه شبه، ملک جهان مشبه و عروس مشبه به است. مسلم است که ملک جهان مفعول برآراست است و چون عروس فرع بر کلام و درحقیقت قید آن است و قابل حذف شدن. بنابراین، برآراستن در این شاهد باید برای ملک جهان معنی شود نه عروس و معنای مجازی «سروسامان دادن و آبادان کردن» بگیرد.

بر رخس با هر دو رانت به تیر      برآمیزم اکنون چو با آب شیر

(فردوسی ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۸۵).  
یعنی اکنون با تیر بر رخس را با هر دو رانت [به هم می‌دوزم] همان‌طور که شیر را با آب برآمیزم.

برآمیختن وجه شبه و «بر رخس و هر دو رانت» مشبه و «شیر با آب» مشبه به است. برآمیختن در این شاهد معنای مجازی می‌یابد و تعریف‌نگار را وامی‌دارد که آن را، علی‌رغم وجود «شیر و آب» در کلام، «چسباندن و متصل کردن» معنی کند.

ناگه ز ستیزه مرا چشم رقیب      چون دیده نرگس از زمین برروید

(کمال اسماعیل، از نزهة‌المجالس ۱۳۶۶، ص ۵۹۰).

معنی بیت چنین است: «ناگاه چشم رقیب از سر ستیزه با من مانند دیده نرگس از زمین برروید». در این بیت برستن وجه شبه، چشم رقیب مشبه و نرگس یا دیده نرگس مشبه‌به است. در اینجا تعریف‌نگار برستن را، با وجود واژه «نرگس»، در رابطه با چشم رقیب معنا خواهد کرد و به آن معنای «ظاهر شدن و سر برآوردن» می‌دهد.

۲. گاه واژه یا ترکیبی که بناست تعریف شود، در حکم فاعل یا نهاد یا مفعول، یک اضافه تشبیهی است. در این صورت نیز کار تعریف‌نگار دشوار می‌شود و او را دچار شبهه و شک می‌کند، زیرا اگر به ظاهر کلام توجه کند، باید فعل یا مسند را به مشبه‌به، که مضاف است، برگرداند و براساس آن معنا کند. در صورتی که منظور گوینده مشبه است که مضاف‌الیه اضافه تشبیهی است. برای روشن شدن موضوع شاهد‌های زیر را ببینید:

قد بلند تو را تا به بر نمی‌گیرم      درخت کام و مرادم به بر نمی‌آید

(حافظ ۱۳۶۲، ص ۱۶۰).

در این شاهد اضافه تشبیهی «درخت کام و مراد» نهاد است برای گزاره «به بر نمی‌آید». حال عبارت فعلی به بر آمدن هم با درخت معنا دارد و هم با کام و مراد. تعریف‌نگار اگر براساس منطق زبان به ظاهر کلام توجه کند، باید به بر آمدن را به درخت، که مضاف و مشبه‌به است، برگرداند و «به ثمر نشستن و میوه دادن» معنی کند، اما منظور شاعر از این کلام «کام و مراد» است که برآورده نمی‌شود. درحقیقت، در اینجا تعریف‌نگار علی‌رغم درک معنی کلام، مجبور است که کام و مراد را، که مضاف‌الیه و مشبه جمله است، نادیده بگیرد و معنی را قربانی کند.

ای شیشه دل ما در زیر پا شکسته      سنگین دلی گزیده، عهد و وفا شکسته

کمال خجندی (دیوان ۱۳۳۷، ص ۳۲۳)

در اینجا واژه‌ای که شکسته بدان باز می‌گردد شیشه است یا دل؟ تعریف‌نگار در اینجا به ظاهر توجه می‌کند و شکستن را به شیشه نسبت می‌دهد نه دل، ولی منظور گوینده «شکستن دل» است نه «شکستن شیشه». حال اگر این جمله این چنین بود: «ای که دل همچون شیشه ما را در زیر پا شکسته‌ای...»، شکستن طبق منطق زبان به دل بازمی‌گشت نه به شیشه.

شود از سجده حق آینه دل روشن      بی قد خم شده این تیغ جلا توان کرد

(صائب ۱۳۶۴، ص ۱۶۲۵)

معنی مصراع اول چنین است: «آینه دل از سجده حق روشن شود». در این جمله روشن شدن را به آینه نسبت دهیم یا به دل؟ تعریف‌نگار در این مثال نیز بر اساس منطق زبان مسند را به مضاف نسبت می‌دهد نه مضاف‌الیه و روشن شدن را برای آینه معنی می‌کند. و ز عراق وقت را عزم غزای غز کنی از سر چار شهر دین شحنة کفر برگری

(خاقانی ۱۳۷۳، ص ۴۲۴)

در بیت بالا فعل برگری صورتی دیگر از برگری از مصدر برگرفتن است که اضافه تشبیهی شحنة کفر مفعول آن است و برگرفتن به این اضافه برمی‌گردد. شاعر می‌خواهد بگوید اگر از عراق به قصد غزا با غزان عزیمت کنی، کفر را نابود خواهی کرد. در اینجا برگرفتن برای شحنة به معنی «خلع و عزل کردن» و برای کفر به معنی «نابود کردن و قلع و قمع کردن» است. ظاهر کلام ما را به سوی شحنة رهنمون می‌کند و باطن و معنای آن به سوی کفر؛ حال فرهنگ‌نویس فعل را به کدام واژه نسبت بدهد، درست است؟<sup>۱</sup> نمونه‌هایی که یاد شد اضافه‌های تشبیهی‌ای بودند که در آن‌ها مشبیه به مشبه اضافه شده بود. نوع دیگر اضافه تشبیهی، از قبیل لب لعل و قد سرو، به دلیل ساختارشان چنین شبهه‌هایی برنمی‌انگیزند. نتیجه آنکه در تعریف‌نگاری، ظاهر جمله و بافت آن تعیین‌کننده است و تعریف‌نگار معنی‌ها را با توجه به ظاهر تفکیک و تعریف‌نگاری می‌کند.

### منابع

- ادیب‌الممالک فراهانی (۱۳۴۵)، دیوان ادیب‌الممالک، به تصحیح وحید دستگردی، اسلامیه، تهران.  
انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، سخن، تهران.  
اوبهی هروی (۱۳۶۵)، تحفة الاحباب، به تصحیح فریدون تقی‌زاده و نصرت‌الزمان ریاضی هروی، آستان قدس رضوی، مشهد.  
بهاء‌ولد (۱۳۳۳-۱۳۳۸)، معارف، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، دو جلد، وزارت فرهنگ، تهران.  
جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۸۹)، اسرار البلاغه، ترجمه جلیل تجلیل، دانشگاه تهران، تهران.  
جمال خلیل شروانی (۱۳۶۶)، نزهة المجالس، به تصحیح محمدامین ریاحی، زوار، تهران.  
حافظ شیرازی (۱۳۶۲)، دیوان حافظ، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، زوار، تهران.  
خاقانی شروانی (۱۳۷۳)، دیوان خاقانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، زوار، تهران.  
رضاقلی خان هدایت (۱۲۸۸ هجری)، انجمن آرای ناصری، بی‌نا، بی‌جا.

۱. از قضا همین بیت در لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۶، ذیل برگرفتن) به معنی «برکنندن و قلع و قمع کردن» آمده که مشخص است که در رابطه با کفر معنی شده و با آنچه ما تا به حال گفته‌ایم متفاوت است.

- سکاکی، یوسف (۱۹۸۳)، *مفتاح‌العلوم*، به کوشش نعیم زرزور، بیروت.
- سنائی غزنوی (۱۳۵۴)، دیوان سنائی، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، سنائی، تهران.
- سیدحسن غزنوی (۱۳۲۸)، دیوان، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، *صور خیال در شعر فارسی*، آگاه، تهران.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳)، بیان، فردوس، تهران.
- صائب تبریزی (۱۳۶۴-۱۳۸۳)، دیوان صائب، به کوشش محمد قهرمان، علمی و فرهنگی، تهران.
- صدری‌افشار، غلامحسین (و همکاران) (۱۳۸۸)، *فرهنگ فارسی دو جلدی*، فرهنگ معاصر، تهران.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳)، *از زبان‌شناسی به ادبیات*، دو جلد، سوره مهر، تهران.
- صفوی، کورش (۱۳۹۲)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، سوره مهر، تهران.
- فردوسی (۱۳۷۴)، *شاهنامه (چاپ مسکو)*، به کوشش سعید حمیدیان، چهار جلد، داد، تهران.
- فرهنگ جامع زبان فارسی (۱۳۹۲)، زیر نظر علی‌اشرف صادقی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (۱۳۸۰)، به تصحیح علی‌اشرف صادقی، سخن، تهران.
- کمال خجندی (۱۳۳۷)، دیوان کمال خجندی، به تصحیح عزیز دولت‌آبادی، کتابفروشی تهران، تبریز.
- لاله‌تیک چندبهار (۱۳۸۰)، *بهار عجم*، به تصحیح کاظم دزفولیان، سه جلد، طلایه، تهران.
- لغت‌نامه فارسی (از ۱۳۶۳)، *جمعی از مؤلفان*، هفت جلد تا کنون، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
- محمدپادشاه (۱۳۳۵)، *فرهنگ آندراج*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، هفت جلد، خیام، تهران.
- محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۶۱)، *برهان قاطع*، به تصحیح محمد معین، پنج جلد، امیرکبیر، تهران.
- محمدقاسم سروری (۱۳۴۱)، *فرهنگ مجمع‌الفرس*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، علمی، تهران.
- معین، محمد (۱۳۵۳)، *فرهنگ فارسی*، شش جلد، امیرکبیر، تهران.
- میرجمال‌الدین حسین انجو شیرازی (۱۳۵۱)، *فرهنگ جهانگیری*، تصحیح رحیم عفیفی، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- نظامی گنجوی (۱۳۴۳)، *خسرو و شیرین*، به تصحیح وحید دستگردی، علمی، تهران.
- نظامی گنجوی (۱۳۴۳)، *شرفنامه*، به تصحیح وحید دستگردی، علمی، تهران.
- نقیسی، علی‌اکبر (۱۳۴۳)، *فرهنگ نقیسی*، پنج جلد، خیام، تهران.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۴)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، توس، تهران.